

حال دل !

باد هم چون سرما بی سرو سامان باشد !
در چمن در بر هر غنچه پریشان باشد !

مرغ دل را لب هر بام به پرواز مده
که فراخواندن آن باز، نه آسان باشد !

پیش هر کس گهر خویش به بازار مبر
سُختن عرضه بدان کن که سخندان باشد !

ناز معشوق بخر! از در او روی متاب
مگر آنی که دلت طالب هجران باشد !

از همان روز که دل بر سر زلفت بنشست
تا نرانیس ز خود، برسر پیمان باشد !

ما غم عشق تو با شوق طلب می جوئیم
ور نه غم بهر دل خسته فراوان باشد !

دست خالی تو مران کودک دل را از خویش
که هوس کرده آن پسته خندان باشد !

خشم بگرفتی وبا قهر ز مجلس رفتی
شمع بر جای تو بنشسته و گریان باشد !

نیک دانم که در این خارستان جای تو نیست
تو گلی، لایق گل طرف گلستان باشد !

نه از آن تیر نگه آهوی رامت لرزید
هر که آن قوس کمان دید هراسان باشد !

رضا شاپوریان
شنبه سوم اکتبر ۱۹۹۸